

شرطية الإشهاد في الطلاق وأثرها في تعزيز كيان الأسرة دراسة مقارنة لمبانيها ووظائفها عند الإمامية وأهل السنة

ميشم شعيب^١

رضا ملازاده يامچی^٢

خاطره شاهين فرد^٣

[تاريخ الاستلام: ١٤٠٤/٠١/٢١؛ تاريخ القبول: ١٤٠٤/٠٧/١٠ هـ.ش]

الملخص

تُعَدُّ شرطية الإشهاد في الطلاق من ركائز الفقه الإسلامي، لما لها من أثر مباشر في تعزيز كيان الأسرة. تهدف هذه الدراسة، من خلال المنهج الوصفي التحليلي، مستندةً إلى المعطيات المستقاة من المصادر التفسيرية والفقهية المتعلقة بتفسير الآية الثانية من سورة الطلاق، إلى تحليلٍ مقارنٍ لآراء الإمامية وأهل السنة في شأن شرطية الإشهاد في الطلاق وتقويم مدى انسجامها مع مقاصد الشريعة. تأتي أهمية البحث من الاختلاف الجوهرى السائد بين المدرستين، وتزايد الحاجة إلى استجلاء الأبعاد النظرية والعملية المترتبة على هذا الاختلاف. تظهر النتائج أنَّ الإشهاد يضطلع بوظيفتين أساسيتين: إثباتية توثيقية، وإصلاحية وقائية. فقد تبنى الفقه الإمامي نظاماً ذا وجهين متوازناً، يقوم على الشرطية في الطلاق والاستحباب في الرجعة، بما يحقق التكامل بين الوظيفتين ويعزز فاعليتهما؛ أما أهل السنة، فبقولهم بالاستحباب المطلق، يُضعفون الوظيفة الوقائية. تظهر النتائج أنَّ الفقه الإمامي من خلال التركيز على الاستناد المباشر إلى ظهور صيغة الأمر في قوله تعالى: ﴿وَأَشْهَدُوا﴾، وإلى السياق التشريعي للآية مقابل الاتجاه القائم على القياس عند أهل السنة، وكذلك الجمع بين تفعيل القيد الشرعي في الطلاق والتيسير في الرجعة، يسعى إلى تعزيز كيان الأسرة واستقرارها.

الكلمات المفتاحية: شرطية الإشهاد، الطلاق، الفقه المقارن، تعزيز كيان الأسرة، الإمامية، أهل السنة

١. قسم الفقه، كلية اللاهوت، جامعة فردوسي، مشهد، إيران (الكاتب المسؤول) m.shoai68@gmail.com

٢. باحث ما بعد الدكتوراه في علوم القرآن والحديث، جامعة فردوسي، مشهد، إيران (باحث مؤسسة دراسات العتبة

الرضوية المقدسة) reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

٣. أستاذة مساعدة في القانون، جامعة الحرة الإسلامية. وحدة شهرکرد، شهرکرد، إيران shahinfard@iau.ac.ir

شرطیت اشهاد در طلاق و استحکام خانواده؛ تحلیل تطبیقی مبانی و کارکردهای آن در دیدگاه امامیه و اهل سنت

میثم شعبان^۱

رضا ملازاده یامچی^۲

خاطره شاهین فرد^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰]

چکیده

شرط بودن اشهاد در طلاق از مباحث بنیادین فقه اسلامی است که بر استحکام خانواده تأثیر مستقیم دارد. این پژوهش با هدف تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های امامیه و اهل سنت درباره حکم اشهاد در طلاق و ارزیابی انطباق آنها با مقاصد شریعت انجام شده است. ضرورت تحقیق در اختلاف جدی میان دو مکتب و نیاز به شناخت ابعاد نظری و عملی این تفاوت‌ها نهفته است. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی است که داده‌ها از منابع تفسیری فقهی آیه دوم طلاق استخراج شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند نهاد اشهاد دارای دو کارکرد «اثباتی - توثیقی» و «اصلاحی - پیشگیرانه» است. امامیه با شرطیت در طلاق و استحباب در رجوع، نظام دوجبهی متعادل ایجاد کرده است که هر دو کارکرد را بهینه‌سازی می‌کند، در حالی که اهل سنت با استحباب مطلق، کارکرد پیشگیرانه را تضعیف می‌کنند. نتیجه اصلی آن است که دیدگاه امامیه با استناد مستقیم به ظهور امر «أشهدوا» و سیاق تقنینی آیه در برابر قیاس محوری اهل سنت و نیز با فعال‌سازی مانع مشروع در طلاق و تسهیل در رجوع، پاسخی جامع‌تر به مقصد استحکام خانواده ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: شرطیت اشهاد، طلاق، فقه تطبیقی، استحکام خانواده، امامیه، اهل سنت.

۱. گروه فقه، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول) m.shoaib68@gmail.com

۲. پژوهشگر پسا دکتري علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (پژوهشگر بنیاد پژوهش - های

آستان قدس رضوی) reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

۳. استادیار گروه حقوق، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران shahinfard@iau.ac.ir

مقدمه

انحلال نکاح در فقه اسلامی امری مجاز و بخشی از واقعیت‌های اجتماعی قلمداد شده است؛ اما از منظر شارع مقدس، پدیده‌ای به شدت مبعوض است (طبرانی، ۲۰۰۸م، ج ۶، ص ۲۹۵) و همواره با الزام‌ها و ملاحظات ویژه‌ای محدود و مشروط شده است. این تدابیر نشان‌دهنده تلاش شریعت برای حفظ کیان خانواده و جلوگیری از تزلزل آن است (اردبیلی، ۱۴۰۳ه، ج ۲، ص ۳۴۲). مواجهه دوگانه اسلام با طلاق گویای نوعی مهندسی حقوقی مبتنی بر فلسفه تحدید و مراقبت است؛ به گونه‌ای که قانون‌گذار مجموعه‌ای از سازوکارهای بازدارنده از جمله «اشهاد»، «عده»، «عدم اخراج زن» و «حق نفقه» را در فرایند طلاق گنجانده است تا فرصت ندامت و بازاندیشی طرفین حفظ شود و کرامت انسانی آنان آسیب نبیند (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ه، ج ۴، ص ۳۶۴؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ه، ج ۳، ص ۴۶۰). در پرتو این تدابیر، طلاق از یک تصمیم دفعی و هیجانی به فرایند حقوقی چندلایه‌ای تبدیل می‌شود که نیازمند بازخوانی کارکردی است.

در مرکز این تدابیر حقوقی، فرمان «وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ» (طلاق ۶۵: ۲) قرار دارد؛ دستوری که از منظر فقه تطبیقی، محل مناقشات دیرینه‌ای میان امامیه و اهل سنت بوده است. آیا شهادت دو مرد عادل، رکنی ماهوی و شرط صحت طلاق است که فقدان آن به بطلان ایقاع منجر می‌شود (طوسی، [بی‌تا]، ج ۱۰، ص ۳۳؛ فاضل مقداد، ۱۳۷۳ه.ش، ج ۲، ص ۲۵۴) یا صرفاً ابزاری توصیه‌ای برای اثبات و پیشگیری از منازعات حقوقی آتی است (جصاص، ۱۴۰۵ه، ج ۵، ص ۳۵۱؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ه، ج ۱۰، ص ۵۴)؟ این پرسش بنیادین، محور اصلی بحث شرطیت اشهاد را تشکیل می‌دهد (نجفی، ۱۴۰۴ه، ج ۳۲، ص ۶۰) و نظام حقوقی خانواده را به دو مدل کاملاً متفاوت سوق داده است.

پژوهش حاضر در برابر رویکرد توصیفی به اختلاف مذکور، بر این فرضیه تکیه دارد که منشأ نزاع، تقابل دو منطق استنباطی عمده است: رویکرد «نص محور» امامیه که با استناد به ظهور امر، سیاق قرآنی و تواتر روایات اهل بیت (ع)، اشهاد را رکن طلاق می‌شمارد (سید مرتضی، ۱۴۱۵ هـ ص ۲۹۹) و رویکرد «قیاس محور» جمهور اهل سنت که این الزام را با قیاس بر بیع، تقلیل داده و آن را مستحب می‌داند (ابن عربی، ۱۴۰۸ هـ ج ۴، ص ۱۸۳۳). این مقاله قصد دارد این تقابل روشی را به مثابه عامل اصلی طراحی دو نظام اجتماعی و حقوقی با کارکردهای متفاوت در حوزه استحکام خانواده نقد و تحلیل کند (علامه حلی، ۱۴۲۰ هـ ج ۳، ص ۹۳) و پاسخ دهد که کدام نظام از حیث انطباق با مقصد کلان شریعت و تحقق عدالت، برتری دارد. مطالعات پیشین در حوزه شرطیت اشهاد در طلاق و تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های فقهی، طیف گسترده‌ای از پژوهش‌های کلاسیک تا مطالعات معاصر را دربر می‌گیرد که می‌توان آنها را در سه دسته اصلی طبقه‌بندی کرد:

دسته نخست: مطالعات کلاسیک و بنیادین که بیشتر به شرح اختلاف امامیه و اهل سنت پرداخته‌اند و شرطیت اشهاد را شعار اختصاصی فقه امامیه دانسته‌اند (لنکرانی، ۱۴۲۱ هـ ص ۵۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴ هـ ج ۲، ص ۴۱۵). احتجاج مشهور امام کاظم (ع) با ابویوسف و عبارت تاریخی «من طلق بغیر شهود فلیس بشیء» (کسی که بدون شاهد طلاق دهد، کارش هیچ است) جایگاه منحصر و مبتکرانه این دیدگاه را روشن می‌کند (حویزی، ۱۴۱۵ هـ ج ۵، ص ۳۵۳). در مقابل، آرای جمهور اهل سنت، ضمن تثبیت دیدگاه استحبابی، حکمت اصلی اشهاد را در قطع تنازع و اثبات حقوق زوجین دانسته‌اند (جصاص، ۱۴۰۵ هـ ج ۵، ص ۳۵۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۱۸، ص ۱۵۸).

دسته دوم: مطالعات معاصر تخصصی که در دهه‌های اخیر، جنبه‌های مختلف این موضوع را بررسی کرده‌اند؛ از جمله حسینی خانقاهی در «تحلیل تطبیقی مسئله اشهاد در

طلاق در آیه ۲ سوره مبارکه طلاق» (۱۴۰۳ هـ.ش) به تحلیل تفسیری این موضوع می‌پردازد و وجوب حضور شاهد در طلاق را بر اساس دلالت فعل امر در آیه شریفه اثبات کرده است. اسلامی نیز در «بررسی تطبیقی طلاق در فقه امامیه و فقه عامه» (۱۴۰۴ هـ.ش) تفاوت‌های بنیادین دو مکتب را در موارد مختلف از جمله شرطیت اشهاد تحلیل کرده است. از سوی دیگر، علی اکبری بابوکانی در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی وکالت و تفویض طلاق در فقه امامیه و اهل سنت» (۱۳۹۷ هـ.ش) ابعاد حقوقی این موضوع را در نظام قانونی ایران بررسی کرده است.

دسته سوم: پژوهش‌های نوآور و کاربردی که به جنبه‌های اجتماعی و کارکردی اشهاد در طلاق پرداخته‌اند. مطالعات اخیر در حوزه «پیشگیری از طلاق» نشان می‌دهد که نقش نظارتی و اصلاحی شهود می‌تواند عاملی مؤثر در کاهش طلاق‌های ناگهانی و تقویت استحکام خانواده باشد. فروتن در «چالش‌های خانواده معاصر و نوگرایی با تأکید بر طلاق» (۱۳۹۲ هـ.ش) نشان داده است که افزایش نرخ طلاق در جوامع مدرن نیازمند بازنگری در مکانیزم‌های پیشگیرانه است. همچنین مطالعات اجتماعی اخیر بر اهمیت «کارکردهای اثباتی و پیشگیرانه» نهادهای حقوقی در صیانت از خانواده تأکید کرده‌اند.

با این حال، تأملات جدید حقوقدانان معاصر اهل سنت از جمله شیخ محمد ابوزهره (۱۹۵۷ م) و احمد محمد شاکر [بی‌تا] نقطه عطفی در این حوزه محسوب می‌شود. ابوزهره به صراحت اذعان دارد که مدل امامیه با ایجاد فرصت اصلاح و کاهش نزاع، نزدیک‌ترین الگو به روح مقاصد شریعت است (ابوزهره، ۱۹۵۷ م، ص ۳۶۹) و احمد شاکر نیز بر لزوم بازگشت به ظواهر نصوص تأکید می‌کند (شاکر، [بی‌تا]، ص ۸۰ - ۸۲).

وجه نوآوری تحقیق حاضر در چند بُعد کلیدی نهفته است؛ نخست: بازخوانی نقادانه تقابل «نص» و «قیاس» در دو مکتب فقهی و تحلیل عمیق مبانی روش‌شناختی هر یک؛

دوم: تحلیل کارکردگرایانه و تطبیقی آثار عملی هر دیدگاه در فرآیند انحلال نکاح که در مطالعات پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ سوم: تبیین نظام مند نقش دوجهی اشهاد در کارکردهای «اثباتی - توثیقی» و «اصلاحی - پیشگیرانه» که برای نخستین بار به صورت چارچوب تحلیلی جامع ارائه می شود؛ چهارم: بررسی انطباق هر دیدگاه با مقصد کلان «استحکام خانواده» که نوآوری اصلی این پژوهش در ترکیب فقه سنتی با نیازهای معاصر خانواده محسوب می شود.

پژوهش پیش رو بر راهبرد تحلیل انتقادی - تطبیقی با رویکرد محتوایی استوار است. داده ها و مفاهیم تحلیلی، صرفاً از منابع اصیل فقهی و تفسیری آیه دوم طلاق استخراج شده اند و پس از طی فرایند کدگذاری و دسته بندی، مبنای استنباط و ارزیابی قرار گرفته اند. روش مطالعه مبتنی بر تفسیر واژگان و ساختار آیات، نقد درون متنی آرای فقهی و تحلیل ژرف ساخت آثار حقوقی و اجتماعی نهاد اشهاد در دو منظومه امامیه و اهل سنت است. فرایند تحلیل، آغاز با تبیین زمینه مفهومی و طراحی مدل تحلیلی ابعاد و کارکردهای اشهاد می یابد، سپس به واکاوی انتقادی مبانی و دلایل دو دیدگاه اصلی و بررسی کارکردی هر یک می پردازد و در ادامه با ارزیابی تطبیقی قوت استدلال ها و سنجش نسبت آنها با مقاصد شریعت و استحکام خانواده، زمینه را برای جمع بندی نهایی استدلال ها و ارائه رهیافت برتر در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش فراهم می آورد.

۱. چارچوب تحلیلی: ابعاد و کارکردهای نهاد اشهاد

برای غور در ماهیت اختلاف فریقین و ارزیابی ادله ایشان، باید نخست چارچوب مفهومی متقنی بنا نهاد. این مهم از رهگذر تبیین دقیق سه مفهوم کلیدی «اشهاد»، «شرطیت» و «مقاصد شریعت» حاصل می گردد تا ابزار لازم برای تحلیل مبانی و آثار فراهم آید.

۱-۱. مفهوم‌شناسی

تحقیق در هر مسئله‌ای، متوقف بر تصور صحیح ارکان آن است. در موضوع مورد بحث، سه مفهوم نقشی کلیدی ایفا می‌کنند که تبیین دقیق هر یک زمینه‌ساز فهم عمیق‌تر محل نزاع است.

نخست: ماهیت «اشهاد» که فرمان «أَشْهَدُوا» در آیه شریفه بر آن دلالت دارد. این مفهوم فقط به معنای شاهدگرفتن پس از وقوع طلاق برای اثبات آن در محکمه نیست، بلکه به قرینه ادله دیگر، ظهور در لزوم حضور دو شاهد عادل در حین انشای صیغه طلاق و «سماع» (شنیدن) آن دارد. این تفکیک میان «سماع» و «علم» شهود اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا براساس نظر امامیه، شهود باید خود شاهد انشای طلاق باشند، نه اینکه از طریق دیگری از آن آگاه شوند (حویزی، ۱۴۱۵هـ، ج ۵، ص ۳۵۳). علامه حلی از اشهاد با عنوان «رکن» یاد می‌کند (علامه حلی، ۱۴۱۳هـ، ج ۳، ص ۱۲۹) و با این تعبیر، بر دخالت آن در قوام ماهیت طلاق صحیح تأکید می‌ورزد. این تحلیل، اشهاد را از یک امر «کاشف» از وقوع، به عنصری مقوم و سازنده ارتقا می‌دهد؛ به گونه‌ای که طلاق فاقد این رکن، شرعاً اثری نخواهد داشت.

دوم: مفهوم «شرطیت» که نزاع اصلی در این باب، بر سر کیفیت دلالت صیغه امر «أَشْهَدُوا» است. در علم اصول، مبرهن است که امر ظهور اولی در «وجوب» دارد. حال سخن در این است که این وجوب، تکلیفی محض است یا وضعی ارشادی؟ وجوب تکلیفی، صرفاً وظیفه‌ای بر عهده مکلف می‌گذارد که سرپیچی از آن گناه است؛ اما تأثیری در صحت یا بطلان عمل حقوقی ندارد. اما وجوب ارشادی به اموری چون شرطیت، جزئیت یا مانعیت یک چیز برای چیز دیگر راهنمایی می‌کند. شیخ طوسی با استناد به ظهور امر و سیاق آیات، این وجوب را ارشاد به شرطیت صحت طلاق دانسته‌اند (طوسی، [بی‌تا]، ج ۱۰، ص ۳۳). این بدان معناست که اشهاد در تحقق اثر حقوقی طلاق یعنی انحلال زوجیت نقشی سببی دارد.

در مقابل، جمهور اهل سنت با قیاس بر امر به اشهاد در بیع (ماتریدی، ۱۴۲۶ هـ، ج ۱، ص ۵۴) و با هدف جلوگیری از حرج و دشواری در احکام که خود یکی از مقاصد اولیه شریعت محسوب می‌شود، این امر را بر «استحباب» حمل کرده‌اند (سمرقندی، ۱۴۱۶ هـ، ج ۳، ص ۴۶۱). در این نگاه، اشهاد توصیه‌ای اخلاقی است که ترک آن اگرچه مطلوب نیست، به صحت طلاق واقع شده خللی وارد نمی‌کند (جصاص، ۱۴۰۵ هـ، ج ۵، ص ۳۵۱).

سوم: جایگاه استحکام خانواده در منظومه مقاصد شریعت که هر دو مکتب فقهی، ادله خود را در راستای این مقصد کلان صورت‌بندی می‌کنند؛ اما در شیوه تحقق آن، دو راهبرد کاملاً متفاوت را برمی‌گزینند.

دیدگاه مبتنی بر شرطیت، از طریق تضییق دایره طلاق به دنبال تحقق این مقصد به نحو «پیشینی و ساختاری» است. در این مدل، اشهاد به مثابه مانعی مشروع عمل می‌کند که ضمن فراهم آوردن زمینه برای اصلاح ذات‌البین، از وقوع طلاق‌های شتاب‌زده و هیجانی جلوگیری می‌کند (مغنیه، ۱۴۲۴ هـ، ج ۷، ص ۳۵۰؛ سبحانی، [بی‌تا]، ص ۱۷۲). این سازوکار با ایجاد ترمزی در برابر تصمیمات آنی، به طرفین فرصت بازاندیشی می‌دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ هـ.ش، ج ۲۴، ص ۲۳۴) و فرایند طلاق را از حوزه احساسات صرف خارج و آن را عقلانی‌سازی می‌کند (فضل‌الله، ۱۴۱۹ هـ، ج ۲۴، ص ۲۱۰).

اما دیدگاه مبتنی بر استحباب، با اولویت دادن به اصل تسهیل، کارکرد اشهاد را به حوزه مدیریت پسینی و توثیقی، یعنی قطع منازعات و حفظ حقوق پس از وقوع طلاق تنزل می‌دهد (زمخشری، ۱۴۰۷ هـ، ج ۴، ص ۵۵۵). در این نگاه، استحکام خانواده عمدتاً به حوزه اخلاق و تحقق تقوا در میان زوجین وامی‌گذارد، نه الزامات حقوقی صرف. شریعت با توصیه به اشهاد، صرفاً راه احتیاط را به مکلفان نشان می‌دهد؛ اما انتخاب این راه را به خود آنها واگذار می‌کند.

این تقابل میان دو راهبرد پیشگیری از مبدأ از طریق قانون و درمان در مقصد از طریق اخلاق و قضا، جوهر نزاع کارکردی در این مسئله است و زمینه ساز تحلیل های بعدی خواهد بود.

۲-۱. تفکیک کارکردهای دوگانه اشهاد: از اثبات تا اصلاح

با تدقیق در مجموعه نصوص و آرای فریقین، می توان حکمت تشریع اشهاد را در دو کارکرد اصلی و مکمل یکدیگر مدل سازی کرد: یکی ناظر به پیامدهای عمل حقوقی و دیگری ناظر به خود فرآیند تکوین آن. میزان فعلیت یافتن هر یک از این دو وجه، ارتباطی مستقیم با مبنای اتخاذ شده در باب «شرطیت» دارد.

نخست کارکرد اثباتی - توثیقی (نقش پسینی) است که قدر متیقن و مورد اتفاق نسبی فریقین می باشد. این کارکرد که ماهیتی قضایی و معطوف به آینده دارد، بر «تثبیت واقعه حقوقی» به منظور «قطع منازعات» آتی استوار است. غایت آن، پیشگیری از انکار از سوی هر یک از زوجین است که می تواند منجر به تضییع حقوق حیاتی همچون ارث، نفقه، مهریه و نسب گردد (طبرسی، ۱۳۷۲ هـ.ش، ج ۱۰، ص ۴۶۰؛ جصاص، ۱۴۰۵ هـ.ج، ص ۵، ص ۳۵۱). این کارکرد همچنین با رسمیت بخشی به طلاق و رجوع، آن را از یک تصمیم شخصی و پنهانی خارج می سازد و با ایجاد شفافیت، از بروز اتهامات و سوءظن های اجتماعی جلوگیری می کند (قرطبی، ۱۳۶۴ هـ.ش، ج ۱۸، ص ۱۵۸؛ راوندی، ۱۴۰۵ هـ.ج، ص ۶، ص ۳۶۰). حتی قائلان به استحباب نیز حکمت اصلی اشهاد را در همین سطح از کارایی، یعنی «توثیق» و «احتیاط» برای صیانت از حقوق خلاصه می کنند (زمخشری، ۱۴۰۷ هـ.ج، ص ۴، ص ۵۵۵). اما فروکاستن فلسفه این نهاد مهم به کارکردی صرفاً پسینی، غفلت از وجه عمیق تر آن است. تحلیل دقیق تر، از کارکرد اصلاحی - پیشگیرانه (نقش پیشینی) پرده برمی دارد که

کانون اصلی نزاع در کارایی دو نظام فقهی است. این کارکرد که فعلیت تام آن در گرو پذیرش «شرطیت» است، به جای تمرکز بر پیامدهای طلاق، بر خود فرایند تکوین آن تأثیر می‌گذارد و هدف آن، تحدید طلاق و تمهید اصلاح است. این مهم از دو طریق حاصل می‌شود: نخست: ایجاد مانع مشروع در برابر طلاق‌های شتاب‌زده: الزام به فراهم آوردن دو شاهد عادل، فرایند طلاق را از تصمیم آنی و هیجانی خارج می‌کند و با ایجاد یک ترمز روانی - حقوقی، فرصتی اجباری برای تأمل و فرونشستن خشم فراهم می‌آورد. این همان صعوبت عملی است که به تحدید وقوع أبغض الحلال می‌انجامد (سبحانی، [بی‌تا]، ص ۱۷۲). دوم: ایجاد زمینه برای اصلاح ذات‌البین: حضور دو شاهد عادل صرفاً حضوری منفعلانه برای ثبت واقعه نیست. قید عدالت بیان‌کننده صلاحیت اخلاقی و اجتماعی شهود برای پند و اندرز، میانجی‌گری و تلاش فعالانه برای ایجاد صلح و سازش میان زوجین است. چنان‌که شیخ محمد ابوزهره (۱۹۵۷م) نیز به درستی اشاره می‌کند، حکمت حضور شهود عدول، تأثیر موعظه حسنه و گشودن راهی برای بازگشت و اصلاح است (ابوزهره، ۱۹۵۷م، ص ۳۶۹). این کارکرد که ماهیتی اصلاحی و بازدارنده دارد، در دیدگاه مبتنی بر استحباب، تقریباً از کارایی ساقط می‌شود و به احتمالی اخلاقی ضعیف تنزل می‌یابد.

۱-۳. الزامات کیفی اشهاد: فلسفه قیود و نقش آن در تحقق کارکردها

کارایی دو کارکرد پیش‌گفته، در گرو تحقق الزامات کیفی شهود است که در عبارت موجز و پرمغز «ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ» مندرج است. این قیود، شروطی صوری و تعبدی محض نیستند، بلکه هر یک به تنهایی و در ترکیب با یکدیگر، فلسفه تشریعی عمیقی را برای تضمین کارکردهای دوگانه اشهاد دنبال می‌کنند.

محوری ترین قید، وصف «عدالت» است که به مثابه روح این نهاد، در هر دو کارکرد اثباتی و اصلاحی، نقشی بی بدیل ایفا می کند. عدالت در اصطلاح فقهی، ملکه ای نفسانی و بازدارنده از گناهان کبیره و اصرار بر صغیره است که موجب وثاقت و اعتماد اجتماعی می شود (طبری، ۱۴۱۲ هـ، ج ۲۸، ص ۸۹). این ملکه در ساحت کارکرد اثباتی، حجیت شرعی شهادت را برای قطع منازعات و تثبیت حقوق تضمین می کند؛ اما اهمیت این قید در ساحت کارکرد صلاحی دوچندان می شود. از شاهد عادل، به اقتضای عدالتش انتظار نمی رود که در برابر وقوع «أبغض الحلال»، صرفاً ناظری بی طرف و ثبت کننده ای منفعل باشد. عدالت مواردی چون شجاعت در بیان حق، دلسوزی برای مؤمنان و التزام عملی به امر به معروف و نهی از منکر را در بطن خود دارد و همین امر، شاهد را به مصلح اجتماعی بالقوه بدل می کند که برای اصلاح ذات البین و ارائه موعظه حسنه، احساس وظیفه دارد (ابوزهره، ۱۹۵۷ م، ص ۳۶۹).

قید «ذَوِی» که بر لزوم تعدد (دو نفر) و رجولیت (مرد بودن) شهود دلالت دارد، برای اتقان هرچه بیشتر این نهاد طراحی شده است. تعدد شهود، ضریب خطا و احتمال تبانی را به گونه چشمگیری کاهش می دهد و اعتبار شهادت را در مقام اثبات می افزاید. این امر از یک سو دقت و صحت اطلاعات ثبت شده را تضمین می کند و از سوی دیگر، در مقام اصلاح، قدرت تأثیرگذاری و اقناع را دوچندان می سازد؛ زیرا نصیحت و موعظه دو نفر عادل، بر مخاطب تأثیر عمیق تری خواهد گذاشت. شرط رجولیت نیز که نظر مشهور فقهاست (قرطبی، ۱۳۶۴ هـ. ش، ج ۱۸، ص ۱۵۹؛ ابن عربی، ۱۴۰۸ هـ، ج ۴، ص ۱۸۳۶)، با توجه به غلبه حضور اجتماعی مردان در فضای عمومی آن عصر و اهمیت فوق العاده امر طلاق که با اعراض و انساب سروکار دارد، برای قاطعیت بخشیدن به این واقعه مهم و جلوگیری از هرگونه تشکیک یا تردید بعدی تشریع شده است.

درنهایت، قید «مِنْكُمْ»، ابعاد اجتماعی و فرهنگی این نهاد را تکمیل می‌کند. این قید افزون بر دلالت بر لزوم مسلمان بودن شهود (حویزی، ۱۴۱۵هـ، ج ۵، ص ۳۵۳ - ۳۵۴)، به صورت ضمنی بر مطلوبیت حضور شاهدانی از بطن جامعه اسلامی اشاره می‌کند که با فرهنگ، عرف، زبان و زمینه اجتماعی زوجین آشنایی دارند. چنین شاهدانی از یک سو به دلیل تعلق ایمانی، دلسوزی بیشتری برای حفظ کیان خانواده مسلمان از خود نشان می‌دهند و از سوی دیگر، به دلیل آشنایی با زمینه اجتماعی، از توانایی بالاتری برای میانجی‌گری مؤثر، درک عمیق تر ابعاد مسئله و ارائه راهکارهای عملی و کاربردی برخوردارند. این مجموعه قیود در یک سیستم هماهنگ و یکپارچه، نهاد اشهاد را از یک شهادت ساده قضایی، به سازوکار چندبعدی اثباتی، اصلاحی و اجتماعی بدل می‌سازد که در خدمت مقصد کلان «استحکام خانواده» عمل می‌کند.

۲. تحلیل تطبیقی دیدگاه‌ها

پس از بنانهادن چارچوب تحلیلی، با بهره‌گیری از آن به کالبدشکافی دقیق دیدگاه‌های فریقین می‌پردازیم. این تحلیل از مبانی استنباطی هر دیدگاه آغاز و به ارزیابی کارکردهای اجتماعی مرتبط بر آن ختم می‌شود.

۲-۱. دیدگاه امامیه: شرطیت در طلاق

فقه امامیه به مثابه یک موضع اختصاصی و متمایزکننده (مما تفردت به الإمامیه)، با قاطعیت اشهاد را «شرط صحت» طلاق می‌داند؛ به گونه‌ای که طلاق فاقد این شرط، باطل و فاقد هرگونه اثر حقوقی است. در مقابل در باب رجوع، با نگاهی مبتنی بر تسهیل، اشهاد

را صرفاً مستحب مؤکد می‌شمردند. این رأی که ادعای اجماع محصل و منقول بر آن شده است (نجفی، ۱۴۰۴هـ، ج ۳۲، ص ۶۰)، بر ادله‌ای متقن از کتاب، سنت و براهین عقلی - اصولی استوار است.

مهم‌ترین مستند این دیدگاه، استظهار از کتاب‌الله است. نخست آنکه صیغه امر «وَأَشْهَدُوا»، طبق قواعد مسلم اصولی، ظهور در «وجوب» دارد و حمل آن بر «استحباب» نیازمند قرینه صارفه قطعی است که در مقام وجود ندارد (طوسی، [بی‌تا]، ج ۱۰، ص ۳۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲هـ.ش، ج ۱۰، ص ۴۶۰). افزون بر این، سیاق تقنینی آیات سوره «طلاق» که در مقام بیان احکام الزامی و «حدود الله» برای یک «طلاق صحیح» است، این وجوب را به «شرطیت» ارشاد می‌کند. قرارگرفتن امر به اشهاد در کنار دیگر الزامات چشم‌ناپوشیدنی (مانند رعایت عده و پاکی زن از حیض)، دلالت بر آن دارد که این شرط نیز در قوام ماهیت طلاق مشروع مداخلیت دارد. مقدس اردبیلی با تحلیل دقیق این سیاق، اشهاد را «رکن» طلاق می‌نامد که فقدان آن، تمام ماهیت عمل را منتفی می‌کند (اردبیلی، ۱۴۰۳هـ، ج ۲، ص ۳۴۵)؛ تعبیری که بر دخالت سببی آن در تحقق طلاق تأکید می‌ورزد (فاضل مقداد، ۱۳۷۳هـ.ش، ج ۲، ص ۲۵۴؛ سبحانی، [بی‌تا]، ص ۱۶۹).

این استظهار قرآنی با پشتوانه محکم سنت قطعی اهل بیت (ع) تقویت می‌شود. روایات در این باب در حد استفاضه بلکه تواتر است و جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد؛ امری که فقیهان معاصر نیز بر آن تأکید دارند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱هـ، ج ۱۴، ص ۴۴۰). در صحیح‌ه مشهور فضلا (محمد بن مسلم، زراره و ابویصیر) از امام باقر و امام صادق (ع) آمده است که «کل طلاق لیس علی طریق الکتاب و السنة فهو باطل» و اشهاد جزء لاینفک این طریق مشروع محسوب می‌شود (ایروانی، ۱۴۲۷هـ، ج ۲، ص ۴۰۴). تعبیر قاطع امیرالمؤمنین (ع) در

مورد طلاق بدون شاهد که فرمودند «لیس بشیء: هیچ نیست»، صراحت در بطلان و عدم ترتب هرگونه اثر حقوقی دارد (سبحانی، [بی تا]، ص ۱۷۰).

اوج این استناد روایی در احتجاج کلامی - فقهی امام کاظم (ع) با ابویوسف تجلی می یابد که امام (ع) با هوشمندی بی نظیر، تناقض منطقی مکتب اهل رأی را آشکار می کند. امام (ع) با مقایسه میان تأکید قرآن بر اشهاد در طلاق و سکوت آن در نکاح، نشان می دهند که چگونه این مکتب اولویت تشریعی را واژگونه کرده است. این احتجاج که به قول «من طلق بغیر شهود فلیس بشیء» ختم می شود، یکی از قوی ترین ادله تاریخی این دیدگاه محسوب می شود (حویزی، ۱۴۱۵ هـ، ج ۵، ص ۳۵۳).

در کنار این ادله نقلی، فقیهان امامیه با بهره گیری از براهین دقیق اصولی، هرگونه احتمال انصراف امر به اشهاد از طلاق را منتفی ساخته اند (سید مرتضی، ۱۴۱۵ هـ، ص ۲۹۹ - ۳۰۰؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ هـ، ج ۲، ص ۶۶۶) و با تقریر محکم برهان سبر و تقسیم، اثبات کرده اند که امر وجوبی «أشْهَدُوا»، نه می تواند به «مفارقت» که امری عدمی و اشهادناپذیر است بازگردد و نه به «رجعت» که بالاجماع اشهاد در آن واجب نیست. علامه حلی نیز در قواعد الأحکام (علامه حلی، ۱۴۲۰ هـ، ج ۳، ص ۹۳) با بیانی دقیق تر ضمن تقریر همین برهان، تأکید می کند که چون جدایی، امری عدمی است، تعلق امر به آن ممکن نیست و رجعت نیز به دلیل اجماع و روایات خاص، از شمول وجوب خارج است؛ ازاین رو امر وجوبی فقط طلاق تعلق گرفته است و بر شرطیت آن دلالت قطعی می کند.

شیخ طوسی نیز در کتاب الخلاف (طوسی، ۱۴۰۷ هـ، ج ۴، ص ۵۲۸)، با رد قیاس طلاق بر بیع، بر تفاوت ماهوی این دو تأکید دارد و استدلال می کند که امور مرتبط با فروج (نکاح و طلاق) به دلیل اهمیت فوق العاده شان، احکام خاص خود را دارند و قابل قیاس با معاملات مالی نیستند.

این مجموعه منسجم و هماهنگ از ادله قرآنی، روایی و عقلی، افزون بر تشکیل دادن بنیان مستحکم دیدگاه امامیه، نشان می‌دهد که این نظر نه تنها بر مبانی متقن استوار است، بلکه با روح مقاصد شریعت در صیانت از کیان خانواده نیز انطباق کامل دارد.

۲-۲. مبانی و ادله استحباب در رجوع

اتقان دیدگاه امامیه در تفکیک هوشمندانه میان حکم اشهاد در طلاق و رجوع به اوج می‌رسد؛ درحالی‌که برای انحلال پیمان زناشویی، سختگیرانه‌ترین شروط وضع شده، برای احیای آن طریق تسامح و تسهیل در پیش گرفته شده است. فقیهان امامیه با وجود آنکه امر «وَأَشْهَدُوا» را به دلیل سیاق شامل رجوع نیز می‌دانند، با تمسک به قراین مقصدی قوی و ادله خاص معتبر، این امر را در باب رجوع حمل بر استحباب مؤکد می‌کنند.

مهم‌ترین قرینه بر این برداشت، اولویت حفظ کیان خانواده به مثابه یک مقصد حاکم بر این باب است. شارع حکیم از یک سو با تضییق در اسباب جدایی، مانع از فروپاشی شتاب زده خانواده می‌شود؛ از سوی دیگر، با تسهیل در اسباب رجعت، راه را برای بازگشت و جبران، هموار و بدون مانع می‌کند. رجعت در فقه امامیه حکم وضعی اسقاط‌ناپذیر است، نه یک حق قابل معامله؛ زیرا مطلقه رجعیه در حکم زوجه است و زوجیت او صرفاً متزلزل شده است (نجفی، ۱۴۰۴هـ، ج ۳۲، ص ۱۰۲). همچنین امامیه، رجعت را ادامه مالکیت می‌داند، نه ایجاد مالکیت جدید؛ ازاین رو نیازی به شروط تأسیسی همچون اشهاد ندارد. شارع نمی‌خواهد مانعی بر سر راه بقای این علقه زوجیت تضعیف شده قرار دهد؛ زیرا هدف از دوره عده، فراهم آوردن فرصت تأمل و بازنگری است. اگر اشهاد در رجوع نیز شرط صحت بود، چه بسا زوج به دلیل عدم دسترسی فوری به شاهد عادل، از تصمیم

صحیح خود منصرف می‌شد و فرصت طلایی اصلاح از دست می‌رفت (سبحانی، [بی‌تا]، ص ۱۷۲ - ۱۷۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ هـ، ج ۳، ص ۱۹).

از منظر فنی و اصولی، برای حل چالش حمل امر واحد بر دو معنا (وجوب در طلاق و استحباب در رجوع)، فقها تقریرهای مختلفی ارائه داده‌اند. فاضل مقداد معتقد است آیه از این حیث اجمال دارد و این اجمال را سنت قطعی اهل بیت (ع) که حکم هر یک را جداگانه تبیین کرده‌اند، رفع کرده است (فاضل مقداد، ۱۳۷۳ هـ.ش، ج ۲، ص ۲۵۴). تقریر دوم که شیخ طوسی در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷ هـ، ج ۴، ص ۵۲۸) به آن اشاره می‌کند، این است که بر عدم وجوب اشهاد در رجوع، اجماع وجود دارد و روایات نیز بر آن دلالت می‌کنند؛ بنابراین امر آیه به وسیله این ادله قطعی، از شمول رجوع تخصیص خورده و حکم استحباب از ادله دیگر استفاده می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ هـ، ج ۱۴، ص ۴۴۵). همچنین با تحلیل روایات باب، آنها را ارشادی می‌داند و هدف از اشهاد در رجوع را صرفاً جلوگیری از انکار و نزاع‌های آتی دانسته است، نه شرطیت.

هر دو تقریر، در نهایت به نتیجه واحد منتهی می‌شود: امر به اشهاد در رجوع، ارشاد به حکم تکلیفی استحبابی است، نه یک حکم وضعی شرطی. این معماری حقوقی دقیق، نشان از عمق بینش فقه‌های امامیه در درک مقاصد شریعت و تطبیق احکام با حکمت‌های تشریعی دارد.

۲-۳. ارزیابی کارکردی: فعال‌سازی بهینه و دووجهی نظام پیشگیری و اثبات

این تفکیک حکیمانه میان طلاق و رجوع، به یک نظام حقوقی دووجهی و بسیار کارآمد منجر می‌شود که هر دو کارکرد اصلی اشهاد را هم‌زمان و در بهینه‌ترین حالت ممکن فعال می‌کند. تحقق کامل کارکردهای حمایتی و پیشگیرانه در این سیستم به گونه‌ای است که

دیدگاه امامیه مبنی بر شرطیت، هر دو کارکرد اصلی اشهاد را به بهترین وجه تأمین می‌کند: اولاً با الزام به حضور شهود در طلاق، کارکرد پیشگیرانه (کاهش طلاق) به دلیل ایجاد مانع روانی و عملی در برابر تصمیمات آنی و هیجانی محقق می‌شود. این مانع مشروع، زوج را ملزم می‌کند تا قبل از اتخاذ تصمیم نهایی، حداقل با دو نفر عادل و با تجربه مشورت کند، از آنها نصیحت بشنود و زمینه را برای اصلاح ذات‌البین فراهم آورد (سبحانی، [بی‌تا]، ص ۱۷۲). ثانیاً با بطلان طلاق فاقد شاهد، کارکرد حمایتی (صیانت از حقوق) از طریق ایجاد قطعیت حقوقی کامل و جلوگیری از انکار و نزاع در مورد اصل وقوع طلاق، به طور کامل تضمین می‌گردد.

از سوی دیگر با «استحباب» در رجوع، ضمن بازگذاشتن راه بازگشت و تسهیل حداکثری آشتی، کارکرد اثباتی-توثیقی را نیز به کلی به حاشیه نمی‌راند. توصیه مؤکد به اشهاد در رجعت، پاسخی هوشمندانه است به اشکال مقدر «احتمال انکار رجوع»؛ شارع با تشویق به این امر، زوجین را به مستندسازی عمل خود برای جلوگیری از منازعات آتی ترغیب می‌کند، بی‌آنکه این امر را به مانعی بر سر راه اصلاح و بازگشت بدل سازد. این رویکرد، فرصت طلایی اصلاح را حفظ می‌کند؛ با وجود این، ابزار لازم برای حمایت از حقوق طرفین را نیز فراهم می‌آورد (فاضل مقداد، ۱۳۷۳ه.ش، ج ۲، ص ۲۵۴؛ مغنیه، ۱۴۲۴ه.ج ۷، ص ۳۵۰).

این معماری حقوقی دقیق و متعادل که در آن واحد هم در مقام انحلال پیشگیری می‌کند و هم در مقام احیا، تسهیل و در هر دو مقام به اثبات و قطع نزاع توجه دارد، اوج حکمت تشریعی در راستای مقصد کلان «استحکام خانواده» را به نمایش می‌گذارد. این نظام در مقایسه با رویکرد تک‌بعدی که یا در هر دو مورد (طلاق و رجوع) سختگیری می‌کند یا در هر دو مورد تسامح، از انعطاف و کارایی سیستمیک به مراتب بالاتری برخوردار است.

درحالی که سختگیری مطلق ممکن است موانع غیرضروری ایجاد کند و تسامح مطلق کارکردهای حمایتی را تضعیف نماید، این رویکرد دوجهی امامیه، با تشخیص دقیق نیازهای متفاوت هر موقعیت، پاسخی متناسب و حکیمانه ارائه می دهد که هم عدالت را تأمین می کند و هم رحمت را و این نشان از کمال و جامعیت فقه امامیه در پاسخ گویی به نیازهای پیچیده حیات اجتماعی است.

۲-۴. دیدگاه جمهور اهل سنت: استحباب در طلاق

در نقطه مقابل، جمهور فقهای اهل سنت امر به اشهاد را حمل بر استحباب کرده اند و آن را شرط صحت طلاق نمی دانند. اینان معتقدند طلاق بدون شاهد، اگرچه مکروه و خلاف اولویت است، به لحاظ حقوقی نافذ است و تمام آثار خود را بر جای می گذارد. این دیدگاه که ریشه در فهم کارکردگرایانه از نهاد اشهاد دارد، بر مجموعه ای از قراین صارفه استوار است که ظهور امر در وجوب را به نفع یک توصیه ارشادی کنار می زند.

مهم ترین مستند ایشان، استظهار از کتاب با تکیه بر قراین داخلی و خارجی متن است. ایشان معتقدند هرچند ظاهر امر بر وجوب است، این ظهور با قراین متعددی تضعیف می شود. یکی از این قراین، دلالت قرب جوار لفظی است. از آنجاکه امر «وَأَشْهَدُوا» بلافاصله پس از ذکر «امساک» (رجعت) و «مفارقت» (جدایی نهایی) آمده است، به قرینه این هم جواری به این دو بازمی گردد، نه به اصل طلاق که در آیه قبل ذکر شده بود (ابن عربی، ۱۴۰۸ هـ، ج ۴، ص ۱۸۳۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷ هـ، ج ۴، ص ۵۵۵). برخی دیگر با ارائه استدلالی دقیق تر، اولویت بازگشت امر به «رجعت» را این گونه تبیین کرده اند که چون رجعت عملی محدود به زمان عده است، نیاز بیشتری به توثیق دارد تا حقی از بین نرود؛ درحالی که طلاق، محدودیت زمانی ندارد و هر لحظه اجراشدنی است (کیاهاراسی، ۱۴۰۵ هـ، ج ۴، ص ۴۲۰).

در هر دو حالت، هدف از این اشهاد، جلوگیری از انکار رجعت یا ادعای بقای زوجیت پس از پایان عده است؛ از این رو ماهیتی توثیقی دارد نه تأسیسی.

این فهم با استناد به سنت تقویت می‌شود. مهم‌ترین دلیل در این باب، رویه عملی و اجماع سکوتی صحابه بر عدم شرطیت است. در منابع متعدد اهل سنت گزارش شده است که صحابه‌ای چون عبدالله بن عمر، بدون حضور شاهد همسر خود را در حالت حیض طلاق داد و پیامبر (ص) هر چند او را به دلیل طلاق در غیر وقت سنت، امر به رجوع کردند، اما اصل طلاق او را به دلیل فقدان شاهد، باطل اعلام نفرمودند (ابن عربی، ۱۴۰۸ هـ، ج ۴، ص ۱۸۳۶). این رویه که در منابع روایی دیگر نیز تکرار شده است (طبرانی، ۲۰۰۸ م، ج ۶، ص ۲۹۴)، به مثابه سنتی تقریری قوی‌ترین قرینه صارفه بر عدم اراده وجوب شرطی از امر آیه تلقی می‌شود. البته در مقابل، روایتی از عمران بن حصین نیز نقل شده است که وقتی از او در مورد مردی که بدون شاهد طلاق داده و رجوع کرده بود سؤال شد، پاسخ داد: «طلقت لغير سنة و راجعت لغير سنة، أشهد على طلاقها و على رجعتها و لا تعد» (ابن کثیر، ۱۴۱۹ هـ، ج ۸، ص ۱۶۸). اما چون در این روایت نیز حکم به بطلان طلاق گذشته نشده است، جمهور آن را مؤیدی بر استحباب دانسته‌اند.

اما کلیدی‌ترین مبنای این دیدگاه، استدلال اصولی مبتنی بر «قیاس» و تحلیل ساختار زبانی است. در منطق فقهی اهل سنت، طلاق یک ایقاع است و ماهیت آن با سایر عقود و ایقاعات که اشهاد در آنها شرط صحت نیست، تفاوتی ندارد. جصاص به صراحت امر به اشهاد در طلاق را بر امر به اشهاد در بیع «وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ» قیاس می‌کند و معتقد است همان‌طور که اشهاد در بیع ماهیتی ارشادی دارد، در طلاق نیز برای صیانت از حقوق و انساب و با همان هدف ارشادی تشریع شده است (جصاص، ۱۴۰۵ هـ، ج ۵، ص ۳۵۱). بیضاوی نیز این قیاس را تأیید می‌کند و امر به اشهاد را بر استحباب حمل کرده است

(بیضاوی، ۱۴۱۸ هـ، ج ۵، ص ۲۲۰). ماتریدی پا را فراتر نهاده است و با ارائه استدلالی زبانی، تفاوت ساختاری میان لسان شارع در «شروط صحت» و «توصیه‌های ارشادی» را برجسته می‌کند. وی معتقد است هرگاه شهادت شرط صحت باشد، لسان شارع به صورت نفی و استثناء است (مانند: «لا نکاح إلا بشهود»); اما هرگاه امری توصیه‌ای باشد، به صورت امر ابتدایی است (مانند آیه بیع و آیه طلاق). این تفاوت ساختاری از نظر او، قوی‌ترین دلیل بر استحبابی بودن اَشهاد در طلاق است (ماتریدی، ۱۴۲۶ هـ، ج ۱۰، ص ۵۴).

این رویکرد قیاس‌محور و مبتنی بر تحلیل‌های زبانی که نقطه افتراق بنیادین با روش‌شناسی امامیه است، کارکرد اَشهاد را از عنصر «تعبدی - تأسیسی» به امر «ارشادی - توثیقی» تنزل می‌دهد که هدف آن نه دخالت در ماهیت عمل، بلکه مدیریت بهتر پیامدهای حقوقی و قضایی آن است.

۲-۵. مبانی و ادله حکم اَشهاد در رجوع

درباره حکم اَشهاد در رجعت، دیدگاه اهل سنت بر اساس همان مبانی کلی‌شان در تفسیر آیه شکل گرفته است. بیشتر مفسران و فقیهان این مذهب با استناد به استدلال «قرب جوار لفظی» که پیش‌تر تفصیل داده شد، اَشهاد در رجوع را مستحب می‌دانند. قرطبی تصریح می‌کند که امر «أشهدوا» به دلیل قرارگرفتن پس از ذکر «امساک» و «مفارقت»، به همین دو باز می‌گردد و هدف از آن توثیق و جلوگیری از انکار است، نه شرط صحت (قرطبی، ۱۳۶۴ هـ.ش، ج ۱۸، ص ۱۵۸). همچنین زمخشری معتقد است این اَشهاد برای «قطع منازعه» و اثبات وضعیت زوجین در پایان عده تشریع شده است (زمخشری، ۱۴۰۷ هـ، ج ۴، ص ۵۵۵). ابن عربی نیز همین رویکرد را تأیید می‌کند و می‌افزاید که چون رجعت حقی

است که زوج بر آن اختیار دارد، نباید آن را با شروط اضافی دشوار کرد (ابن عربی، ۱۴۰۸ هـ، ج ۴، ص ۱۸۳۶). جصاص نیز با قیاس رجعت بر سایر تصرفات زوج، آن را فاقد نیاز به شاهد می‌داند (جصاص، ۱۴۰۵ هـ، ج ۵، ص ۳۵۱). ماتریدی استدلال می‌کند همان‌طور که اشهاد در بیع برای حفظ حقوق است نه شرط صحت، در رجعت نیز چنین است و علت جامع، «نیاز به اثبات و پرهیز از نزاع» در امور انکارپذیر است (ماتریدی، ۱۴۲۶ هـ، ج ۱۰، ص ۵۴). سمرقندی نیز تأکید می‌کند که آیه در مقام بیان آداب و مستحبات است، نه احکام الزامی و اشهاد برای «استیثاق» (اطمینان و تأکد) تشریع شده است (سمرقندی، ۱۴۱۶ هـ، ج ۳، ص ۴۶۱). ابن‌کثیر نیز روایت عمران بن حصین را که پیش‌تر اشاره شد، نقل می‌کند و آن را دلیلی بر استحباب می‌داند؛ زیرا در آن به بطلان رجعت گذشته حکم نشده است، بلکه صرفاً توصیه‌ای برای آینده ارائه شده است (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ هـ، ج ۸، ص ۱۶۸). این رویکرد یکنواخت، منطبق با فلسفه کلی ایشان در نگاه کارکردی به اشهاد است که آن را ابزاری برای مدیریت پیامدهای حقوقی می‌داند، نه عنصری تأسیسی در ماهیت عمل. بنابراین همان‌طور که در طلاق، اشهاد را برای اثبات و قطع نزاع مستحب می‌دانند، در رجوع نیز با همین منطق آن را توصیه می‌کنند.

۲-۶. ارزیابی کارکردی: تحدید اشهاد به نظام اثبات و توثیق

با صرف نظر از اختلافات داخلی، پیامد اصلی و مشترک دیدگاه جمهور اهل سنت، تحدید و تقلیل کارکرد نهاد اشهاد به حوزه «اثبات و توثیق» است. از آنجاکه در این نظام فقهی، نه طلاق و نه رجوع (غالباً) برای صحت، نیازی به شاهد ندارند، کارکرد اصلاحی - پیشگیرانه اشهاد به کلی از کارایی ساقط می‌شود. الزام آوردن بودن حضور شهود به معنای

حذف سیستمی «مانع مشروع» در برابر طلاق‌های شتاب‌زده و از بین رفتن فرصت «اصلاح ذات‌البین» توسط مصلحان است.

در این دیدگاه، اشهاد از نهاد «نظارتی - اصلاحی» به ابزاری صرفاً «قضایی - اثباتی» تبدیل می‌شود که تنها فایده آن، جلوگیری از منازعات پس از وقوع عمل است. این رویکرد اگرچه ممکن است با اصل «تسهیل» در ایقاعات سازگار باشد، به قیمت نادیده گرفتن یکی از مهم‌ترین حکمت‌های تشریع یعنی «پیشگیری از وقوع طلاق» و «استحکام خانواده» تمام می‌شود. درواقع دیدگاه جمهور اهل سنت، با تمرکز بر مدیریت پیامدهای یک بحران (طلاق)، از پرداختن به ریشه‌ها و پیشگیری از خود آن بحران غفلت می‌ورزد و این بزرگ‌ترین چالش کارکردی این دیدگاه در مقایسه با نظام حقوقی دوجوهی و جامع‌نگر امامیه است.

۲-۷. مذاقه و ترجیح: ارزیابی نهایی ادله و انطباق با مقاصد شریعت

پس از تبیین و تقریر مبانی استنباطی هر دو دیدگاه، اکنون نوبت به مرحله نهایی پژوهش، یعنی مذاقه و ارزیابی ادله و ترجیح دیدگاه مختار بر اساس دو معیار کلیدی می‌رسد؛ نخست: قوت و اتقان روش‌شناختی ادله؛ دوم: میزان انطباق و سازگاری هر دیدگاه با مقاصد عالی شریعت به‌ویژه مقصد «استحکام خانواده».

در مقام نقد و بررسی ادله طرفین، تقابل بنیادین میان دوروش‌شناسی استنباط به روشنی آشکار می‌شود: تقابل میان رویکرد «نص‌محور» امامیه و رویکرد «قیاس‌محور» جمهور اهل سنت. فقه امامیه با تمسک به مجموعه منسجمی از ادله، شامل ظهور امر در آیه، سیاق تقنینی «حدود الله» و سنت قطعی متواتر از اهل بیت (ع)، موضع خود را مستقیم بر نص خاص در مسئله بنا می‌کند. در مقابل، جمهور اهل سنت برای حمل امر بر استحباب، به قراین صارفه‌ای چون «قرب جوار لفظی»، «رویه عملی» و به‌ویژه «قیاس» بر سایر عقود و

ایقاعات تمسک می جویند. با این حال، قوت این قراین در برابر ظهور نص، محل تأمل جدی است. قیاس طلاق که امری خطیر و مرتبط با اعراض و انساب است بر بیع که امری مالی است، از منظر فقیهان امامیه مصداق بارز قیاس مع الفارق محسوب می شود؛ زیرا چگونه می توان حکم امری را که قرآن در مورد شهود آن قید «عدالت» را لحاظ کرده، بر امری که فاقد این قید است، قیاس نمود؟ (حویزی، ۱۴۱۵ هـ، ج ۵، ص ۳۵۳). این نشان می دهد که عمل به نص خاص، بر قیاس مبتنی بر رأی اولویت دارد.

جالب آنکه این برتری روش شناختی در بازخوانی انظار برخی فقیهان معاصر و نواندیش اهل سنت نیز بازتاب یافته است. ایشان بادرک عمیق از معضلات اجتماعی ناشی از تسهیل بی رویه طلاق، به تلویح یا تصریح به کارآمدی دیدگاه امامیه اذعان کرده اند. برجسته ترین نمونه، شیخ محمد ابوزهرة است که پس از تحلیل دیدگاه فریقین، با شجاعت رأی امامیه مبنی بر شرطیت اشهاد را «بهترین راه برای جلوگیری از بازیچه قرارگرفتن طلاق و ایجاد سدی در برابر آن» معرفی می کند و از قانونگذاران کشورهای اسلامی می خواهد که با الهام از این دیدگاه، قوانین خود را اصلاح کنند (ابوزهرة، ۱۹۵۷ م، ص ۳۶۹). همچنین محقق دیگری چون احمد محمد شاکر، با انتقاد از رویه موجود و تأکید بر لزوم بازگشت به ظواهر نصوص، راه را برای تجدیدنظر در دیدگاه مشهور جمهور هموار می سازد (شاکر، [بی تا]، ص ۸۰ - ۸۲). این بازگشت به نص و توجه به مقاصد، نشان از یک بیداری مبارک در فقه معاصر اهل سنت دارد. در نهایت، ترجیح دیدگاه مختار بر اساس سازگاری با مقصد «استحکام خانواده»، نتیجه منطقی دو مرحله قبل است. همان طور که در چارچوب تحلیلی تبیین شد، نهاد اشهاد دارای دو کارکرد اصلی «اثباتی - توثیقی» و «اصلاحی - پیشگیرانه» است. دیدگاه جمهور اهل سنت با حمل امر بر استحباب، در عمل کارکرد اصلاحی - پیشگیرانه را از کارایی ساقط می کند و اشهاد را به ابزاری صرفاً برای مدیریت پسینی منازعات تنزل می دهد. اما دیدگاه

امامیه، با معماری حقوقی دوجهی و حکیمانه خود (شرطیت در طلاق و استحباب در رجوع)، هر دو کارکرد را به بهترین وجه و در بهینه‌ترین حالت ممکن فعال می‌سازد؛ با الزام در مقام انحلال، «پیشگیری» می‌کند و با تسهیل در مقام احیا، راه «اصلاح» را باز می‌گذارد و در هر دو حال، با توصیه به اشهاد، کارکرد «اثباتی» را نیز تأمین می‌نماید. این نظام حقوقی جامع‌نگر که هم به مبدأ (جلوگیری از وقوع) و هم به منتها (مدیریت پیامدها) توجه دارد، انطباق بسیار بیشتری با مقصد کلان شریعت در صیانت از کیان خانواده دارد؛ به همین دلیل از قوت و اتقان بیشتری برخوردار است.

نتیجه

پژوهش حاضر از طریق رویکرد تحلیل انتقادی - تطبیقی و با کاربرست چارچوب کارکردگرایانه، به بررسی جامع نقش و ماهیت اشهاد در طلاق از منظر دو مکتب فقهی امامیه و اهل سنت پرداخت. یافته‌های این تحقیق نشان‌دهنده تفاوت‌های بنیادین میان دو رویکرد در فهم کارکردهای نهاد اشهاد و تطبیق آن با مقاصد عالی شریعت است. نخستین یافته کلیدی این پژوهش، شناسایی دو کارکرد محوری اشهاد است: «اثباتی - توثیقی» و «اصلاحی - پیشگیرانه». تحلیل تطبیقی نشان داد که هرچند هر دو مکتب فقهی بر اهمیت کارکرد اثباتی تأکید دارند، در خصوص کارکرد پیشگیرانه، تفاوت‌های جوهری وجود دارد. فقه امامیه با قائل شدن به شرطیت اشهاد در طلاق، این کارکرد را به صورت ساختاری و الزامی فعال می‌سازد؛ در حالی که دیدگاه اهل سنت با حمل امر بر استحباب، آن را به حوزه اخلاق و توصیه محدود می‌کند.

دومین یافته مهم، برتری روش شناختی دیدگاه امامیه در استناد مستقیم به نص قرآنی است. تحلیل ادله نشان داد که استدلال امامیه بر اساس ظهور امر «أَشْهَدُوا» در وجوب

و سیاق تقنینی آیات سوره «طلاق»، از قوت استنباطی بالاتری برخوردار است. در مقابل، دیدگاه اهل سنت عمدتاً بر قراین صارفه و قیاس استوار است که به لحاظ اصولی در برابر نص صریح قوت کمتری دارد.

سومین یافته کلیدی، کشف معماری حقوقی پیچیده و حکیمانه فقه امامیه در تفکیک میان طلاق و رجوع است. این مکتب با شرطیت در طلاق و استحباب در رجوع، نظام دوجوهی منحصربه‌فردی خلق کرده است که هم‌زمان هر دو کارکرد اشهاد را بهینه‌سازی می‌کند: در مقام انحلال، پیشگیری و در مقام احیا، تسهیل. این رویکرد نشان از درک عمیق مقاصد شریعت و تطبیق هوشمندانه احکام با نیازهای متنوع روابط خانوادگی دارد.

چهارمین یافته قابل توجه، تأیید انطباق بیشتر دیدگاه امامیه با مقصد کلان «استحکام خانواده» است. تحلیل کارکردی نشان داد که شرطیت اشهاد در طلاق، از طریق ایجاد «مانع مشروع» و فراهم آوردن زمینه اصلاح ذات‌البین، نقش مؤثری در کاهش طلاق‌های شتاب‌زده و تقویت بنیان خانواده ایفا می‌کند. در مقابل، رویکرد اهل سنت با تأکید صرف بر کارکرد اثباتی، از فرصت استفاده از ظرفیت پیشگیرانه این نهاد محروم می‌ماند.

نتیجه نهایی این پژوهش آن است که دیدگاه امامیه با ارائه راهکاری جامع، متعادل و مبتنی بر نص، پاسخی مؤثرتر به چالش‌های معاصر خانواده ارائه می‌دهد. این دیدگاه نه تنها از لحاظ فقهی و اصولی استوارتر است، بلکه از منظر کاربردی نیز ابزارهای لازم برای تحقق مقصد استحکام خانواده را فراهم می‌آورد.

بر این اساس، پیشنهاد می‌شود در مطالعات آتی، ابعاد عملی و کاربردی این تفاوت‌ها در نظام‌های حقوقی معاصر مورد بررسی قرار گیرد تا امکان بهره‌گیری از ظرفیت‌های این دیدگاه در تقویت بنیان خانواده فراهم آید.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن ادریس حلی، محمد بن منصور. (۱۴۱۰ هـ). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.

ابن عربی، محمد بن عبدالله. (۱۴۰۸ هـ). احکام القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۱۹ هـ). تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

ابوزهره، محمد. (۱۹۵۷ م). الأحوال الشخصية. قاهره: دارالفکر العربی.

اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ هـ). زبدة البیان فی أحكام القرآن. تهران: المكتبة المرتضوية.

اسلامی، حسین. (۱۴۰۴ هـ.ش). «بررسی تطبیقی طلاق در فقه امامیه و فقه عامه». مجموعه مقالات کنفرانس بین المللی فقه و حقوق.

ایروانی، باقر. (۱۴۲۷ هـ). دروس تمهیدیة فی القواعد الفقهیة. قم: دارالفقه.

بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ هـ). انوار التنزیل و أسرار التأویل. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

جصاص، ابوبکر احمد بن علی. (۱۴۰۵ هـ). احکام القرآن. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

حسینی خانقاهی، میناسادات. (۱۴۰۳ هـ.ش). «تحلیل تطبیقی مسئله اشهاد در طلاق در آیه ۲ سوره

مبارکه طلاق». پژوهش های مطالعات اسلامی معاصر. دوره ۲، ش ۱۱.

حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵ هـ). تفسیر نور الثقلین. قم: اسماعیلیان.

راوندی، قطب الدین. (۱۴۰۵ هـ). فقه القرآن. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره).

زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ هـ). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دارالکتاب العربی.

سبحانی، جعفر. [بی تا]. نظام الطلاق فی الإسلام. قم: مؤسسة الإمام الصادق (ع).

سمرقندی، نصر بن محمد. (۱۴۱۶ هـ). تفسیر سمرقندی بحر العلوم. بیروت: دارالکتب العلمیة.

سید مرتضی، علی بن الحسین. (۱۴۱۵ هـ). الانتصار. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.

شاکر، احمد محمد. [بی تا]. نظام الطلاق فی الإسلام. قاهره: مطبعة المدنی.

- صادقی تهرانی، محمد. (۱۴۰۶ هـ). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن. قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ هـ). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد. (۲۰۰۸ م). المعجم الكبير. قاهره: دار ابن الجوزی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ هـ.ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ هـ). جامع البیان فی تأویل القرآن. بیروت: دارالمعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ هـ). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن. [بی تا]. التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ هـ). تحریر الأحکام الشرعیة. قم: مؤسسة الإمام الصادق (ع).
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۲۰ هـ). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- علی اکبری بابوکانی، حسین. (۱۳۹۷ هـ.ش). «بررسی تطبیقی وکالت و تفویض طلاق در فقه امامیه و اهل سنت». فصلنامه پژوهش های فقه و حقوق اسلامی. دوره ۱۴، ش ۴.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۱ هـ). تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة: کتاب الطلاق. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (۱۳۷۳ هـ.ش). کنز العرفان فی فقه القرآن. تهران: مرتضوی.
- فروتن، یعقوب. (۱۳۹۲ هـ.ش). «چالش های خانواده معاصر و نوگرایی با تأکید بر طلاق». فصلنامه مطالعات راهبردی زنان. دوره ۴، ش ۲.
- فضل الله، سید محمد حسین. (۱۴۱۹ هـ). من وحی القرآن. بیروت: دارالملاک.
- قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴ هـ.ش). الجامع لأحكام القرآن. تهران: ناصر خسرو.
- کیا هراسی، علی بن محمد. (۱۴۰۵ هـ). احکام القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ماتریدی، محمد بن محمد. (۱۴۲۶ هـ). تأویلات اهل السنة. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ هـ). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام. قم: مؤسسة اسماعیلیان.

- مغنیه، محمد جواد. (۱۴۲۴ هـ). التفسیر الکاشف. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مقاتل بن سلیمان. (۱۴۲۳ هـ). تفسیر مقاتل بن سلیمان. بیروت: دار إحياء التراث.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ و همکاران. (۱۳۷۴ هـ.ش). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ هـ). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.